

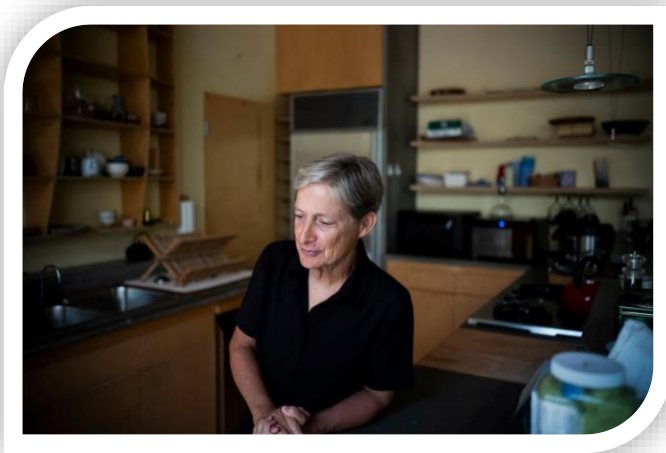
وقتی زن کشی جرم نیست

گفت‌وگوی جورج یانسی با جودیت باتلر



ترجمه‌ی شیرین کریمی

مبارزه‌ی جهانی برای پایان دادن به خشونت علیه زنان با مبارزه
برای برابری انسان‌ها پیوند دارد.



جودیت باتلر در خانه‌اش در برکلی کالیفرنیا، عکس از براین ال. فرانک برای نیویورک تایمز

سخن مترجم: چندی پیش آقای شهردار سابق تهران به قتل همسرش با شلیک پنج گلوله اعتراف کرد. اکنون جلسات دادگاه این پرونده در حال برگزاری است، اتفاق هنوز تازه است و ابهام‌ها و حرف و حدیث‌ها بسیار. مسئله اما بر سر کشتن زنان است، چند روز پس از انتشار این خبر شوک آور، خبر آمد که «مردی در شیراز همسرش را به ضرب گلوله کشت»، اقتصاد آنلاین در خبری دیگر نوشت «خواستگار ناکام خانواده‌ی دختر را به گلوله بست» بر اساس متن خبر، منظور از «خانواده‌ی دختر» خودِ دختر، مادرش و خواهرش است! و چند روز پیش فراو تیتراژ «پدری دخترش را کشت تا سختی نکشد و به بهشت برود!» می‌توان مرور این دست تیتراهای هولناک اما واقعی را همچنان ادامه داد! پرسش این است که چرا همه چیز طوری باز نمود می‌شود که گویی زن‌کشی جرم نیست و به یک قول کشتن زنان «راه و رسم جهان است» و به قولی دیگر کشتن زنان «ناشی از احساسات و تعصب شدید است»، در پسِ پشت همه‌ی اینها چه معنایی نهفته است؟

این مسئله خاص ایران نیست، کشتن زنان مسئله‌ای جهانی است؛ تراژدی جهانی است! از همین رو جورج یانسی، استاد فلسفه در دانشگاه اُموری در آتلانتای آمریکا در مکاتبه‌ای ایمیلی نظرات جودیت باتلر، فیلسوف و فمینیست شناخته‌شده را درباره‌ی این مسئله پرسیده است. یانسی و باتلر پس از مکاتبه در مورد جنبش‌های کنونی با موضوع مبارزه با خشونت بر ضد زنان به بحث کشتن زنان می‌پردازند، به تعبیر باتلر کشتن زنان دهشتناک است و پلیس و دادگاه‌هایی که در پرونده‌های قتل زنان هنگام اعلام جرم درمی‌مانند، و همچنین حکومت‌هایی که زیر بار دفاع از حقوق برابر زنان نمی‌روند، در مواقع بسیار یاری‌دهنده و محرک کشتن زنان می‌شوند. از دید باتلر یک دلیل برای این که مردان در کشتن زنان بنا به صلاح دید خودشان، احساس آزادی می‌کنند این است که مردان از طریق نوعی پیوند خاموش برادری (یا پیوند نه‌چندان خاموش برادری) به یکدیگر متعهداند، آن‌ها به یکدیگر مجوز می‌دهند و مصونیت از

مجازات را به یکدیگر اعطا می‌کنند. البته، به عقیده‌ی باتلر خشونت امری مردانه نیست.

جورج یانسی: در سال گذشته اندکی پس از این که مقاله‌ای نوشتم با عنوان «من سکسیست هستم» و درست در آن زمان که جنبش #من‌هم (#MeToo) در اوج فعالیت‌اش بود رفتم به سراغ جودیت باتلر فیلسوف. آن زمان امید داشتم نقدی ساده و بی‌شیله‌پیله برای این مقاله دریافت کنم. اما چیزهای بیش‌تری دریافتم: تبادل‌ی ژرف و نیروبخش منجر شد به این مصاحبه و یادآور شد که خشونت بر ضد زنان، به صورت بسیار، گونه‌ای تراژدی جهانی است.

در سرتاسر جهان جودیت باتلر را برای چند دهه کار در زمینه‌های فلسفه، فمینیسم و اکتیویسم می‌شناسند. جودیت باتلر استاد دپارتمان ادبیات تطبیقی و برنامه‌ی نظریه‌ی انتقادی در دانشگاه برکلی کالیفرنیا است، او نویسنده‌ی کتاب‌های تأثیرگذار بی‌شماری است از جمله «یادداشت‌هایی حول نظریه‌ی ایفاگری اجتماعات»^۱ و کتاب در دست چاپ «نیروی عدم خشونت»^۲. این مصاحبه با ایمیل پیش رفت.

جورج یانسی: می‌دانم که با جنبش کنشگران چندملیتی «یک زن کمتر هم نه!» (Ni Una Menos یا Not one [woman] less) یا آشنایی دارید. این جنبش در چندین کشور آمریکای لاتین گسترش یافته است و با بسیاری از صور خشونت مبارزه می‌کند، به ویژه با زن‌کشی که قتل عمد زنان و دختران به دلیل جنسیت آنهاست.

^۱ Notes Toward a Performative Theory of Assembly

^۲ The Force of Non-Violence

(محض نمونه: گفته می‌شود در آرژانتین در هر سی ساعت یک زن به قتل می‌رسد.) در ایالات متحده آمریکا نیز جنبش #MeToo را داریم. فهم و تعبیر شما از این بسیج‌های مردمی مشابه و در عین حال متنوع چیست؟

جودیت باتلر: مهم است بر این نکته تأکید شود که در حال حاضر فمینیسم‌های زیادی وجود دارند (همان‌طور که همیشه وجود داشته‌اند) آن‌ها در نقطه‌ی تمرکز و چارچوب کاری‌شان با هم متفاوت‌اند. جنبش «یک زن کمتر هم نه!» در سرتاسر آمریکای لاتین میلیون‌ها نفر از زنان را به خیابان کشاند تا با خشونت بر ضد زنان، ترنس‌ها و بومی‌ها مبارزه کنند. شعار Ni Una Menos یا (not one less) یعنی نباید هیچ زن دیگری به دلیل خشونت از بین برود.

مهم این است که این بانگ را یک جمع ادا می‌کند: «این جمع گسترده با خشونت مخالفت می‌کند و فرمان می‌دهد که دیگر کسی از زمره‌ی زنان از دست نخواهد رفت.» و همچنین «ما زنان زندگی دیگری را از دست نخواهیم داد.» این جنبش بر مبنای ایده‌ای محدود و باریک‌بین درباره‌ی هویت نیست، بلکه ائتلافی قدرتمند و جدی است که از زنان و ترنس‌های کارگر وابسته به اتحادیه‌ها و کلیساها حمایت می‌کنند و ممکن است ارتباطی هم با دانشگاه‌ها داشته باشند یا نداشته باشند.

مخالفت جمعی قوی با کشتن زنان بسیار مهم است، اما این خشونت بر ضد ترنس‌ها نیز هست، به‌خصوص بر ضد زنان ترنس و «las travestis» (دگرجنس‌پوش‌ها یا مبدل‌پوش‌ها). به همین دلیل است که گاهی این جنبش را جنبشی بر ضد «زن‌کشی» می‌دانند - یعنی بر ضد همه‌ی کسانی که زن شده‌اند یا زن تلقی می‌شوند. این مهم است زیرا ارتکاب به قتل فقط بر اساس جنسیت نیست؛ خشونت بر ضد زنان یکی از راه‌های تثبیت زنانگی قربانی است. این خشونت به دنبال حفظ زنان به‌منزله‌ی گروهی است که مناسب‌اند برای کشته‌شدن و صرف‌نظر کردن از آنها؛ خشونت تلاشی است برای تعریف

وجود زیست‌زنان به‌مثابه چیزی که مردان درباره‌ی آن تصمیم می‌گیرند، به‌مثابه حق ویژه‌ی مردانه.

این جنبش به‌تساوی برای آزادی و برابری و برای حق سقط جنین و حق دستمزد برابر مبارزه می‌کند و مبارزه‌اش بر ضد اقتصاد نولیبرالی است که بی‌ثباتی را، به‌ویژه برای زنان و بومیان و فقرا، تشدید می‌کند. حق سقط جنین بر مبنای حق تک‌تک زنان برای دفاع از آزادی بدن‌شان است، اما از خواسته‌های جمعی زنان چنین برمی‌آید که می‌تواند آزادانه و بی‌دخالت دولت و بی‌ترس از خشونت و مجازات و زندانی‌شدن خواسته‌هاشان را زنده نگاه دارند.

این جنبش خود را از شیوه‌های فردگرایانه‌ی فمینیسم متمایز می‌کند، شیوه‌هایی که بر مبنای آزادی شخصی و حقوق فردی است. این بدان معنا نیست که پیشینه‌ها و داستان‌های فردی اهمیت ندارند. اهمیت دارند، اما آن‌ها صورت فمینیسم که درگیر نقد سرمایه‌داری نشدند میل به بازتولید فردگرایی به‌مثابه امری عادی و طبیعی دارند. اجتماعات از راه درک وضعیت اجتماعی مشترک و نیز از راه پیوند اجتماعی شکل می‌گیرند، فرد تشخیص می‌دهد که آنچه در زندگی او اتفاق می‌افتد، چه خشونت باشد چه قرض مالی و چه قرارگرفتن در انقیاد سلطه‌ی پدرسالاری، چیزی است که برای دیگران نیز رخ می‌دهد و هرچند ممکن است ای‌نها به شیوه‌های گوناگون اتفاق بیفتند اما الگوهای وجود دارند و این الگوها زمینه‌ساز همبستگی‌اند.

در ایالات متحد آمریکا جنبش #MeToo یا «#من‌هم» در افشای سرشت فراگیر تجاوز و آزار جنسی در تمام انواع محیط‌های کاری بسیار قدرتمند بوده است. دیگر نمی‌توانیم بر روی روزگاری که زنان از قیل‌آزار، انتقام‌جویی و از دست دادن شغل‌شان رنج برده‌اند چشم‌هایمان را ببندیم – بر روی عدم اعتماد به کسانی که زنان اغلب برای کار به آنها وابسته بودند. اما «من» در «#من‌هم» همانند «ما»ی جمعی نیست و یک جمع صرفاً برآیند روایت‌های فردی نیست. برای کنش جمعی، اساس همبستگی مستلزم

آن است که ما از فرض و احتمال فردگرایی فاصله بگیریم؛ در ایالات متحد آمریکا این تمایل دیده می‌شود که عقاید لیبرالیسم سیاسی، به بهای قدرت‌یابی و ثبات اتحاد جمعی، بازتأیید می‌شوند. در آرژانتین جنبش «یک زن کمتر هم نه!» در مواردی طرح تعهد اخلاقی و سیاسی «دوباره هرگز!» برای ساخت و چکش‌کاری پیامدهای دیکتاتوری است. نابودی و از بین بردن زندگی هزاران دانشجو و کنشگر چپ‌گرا منجر به مخالفت شدید با وضعیت سانسور و سرکوب و خشونت شده است. کشتن زنان نیز دهشتناک است، پلیس و دادگاه‌هایی که در اعلام جرم درمی‌مانند و نیز حکومت‌هایی که دفاع از حقوق برابر زنان، به منظور حفظ زندگی زنان در آزادی و بی‌ترس از مرگ، را نمی‌پذیرند خیلی وقت‌ها یاری‌دهنده و محرک کشتن زنان می‌شوند.

یانسی: دلایل و انگیزه‌های این دو جنبش با ساختارهای اقتصادی و سیاسی پیوند دارد، ساختارهایی که زنان را به حاشیه می‌رانند و به آنها ظلم می‌کند. این ساختارها در تاروپود روحیه‌ی قلدری مردانه (**machismo**) تنیده شده‌اند، این روحیه‌ی زهر آگینِ هویت مردانه که تعبیرش می‌کنند به محق بودن مردان نسبت به بدن زنان؛ در واقع هویت مردانه‌ای است که به حالش فرقی نمی‌کند زنان زنده‌اند یا مرده. درباره‌ی جنبه‌های ایفاگری روحیه‌ی قلدری مردانه بگویید.

باتلر: من دیگر مطمئن نیستم که چه چیزی ایفاگری به حساب می‌آید، اما فکر می‌کنم یک دلیل برای اینکه مردان در خلاص شدن از شر زندگی زنان به صلاح‌دید و شیوه‌ی متناسب خودشان، احساس آزادی می‌کنند این است که آنها از طریق نوعی پیوند خاموش برادری (یا پیوند نه‌چندان خاموش برادری) به یکدیگر متعهد شده‌اند. مردان به راهی دیگر نظر می‌اندازند؛ آنها به یکدیگر مجوز می‌دهند و مصونیت از مجازات را به همدیگر اعطا می‌کنند. در جاهای بسیاری، انواع خشونت، از جمله قتل، نسبت به زنان روا داشته می‌شود و آن خشونت‌ها را حتی به منزله‌ی جرم در نظر نمی‌گیرند. [به قولی] اینها «راه و رسم جهان» یا «کنش‌های ناشی از تعصب و احساسات شدید» هستند و

این عبارات افشاگر نگرش‌های عمیقاً ته‌نشین‌شده‌ای هستند که خشونت بر ضد زنان را طبیعی‌سازی می‌کنند، بدین ترتیب، توگویی این نوع خشونت بخشی عادی از زندگی روزمره است. زمانی که مردان فمینیست این پیوند همبستگی را از هم می‌گسلند خطر محروم شدن از برخی گروه‌ها و جماعت‌ها را به جان می‌خرند، در عین حال این نوع خروج از این صفوف دقیقاً همان چیزی است که لازم است.

در بارسلون، مرد محترمی به من گفت که او مجاز نیست در تظاهرات فمینیستی بر ضد خشونت شرکت کند. اما من با او مخالف بودم. خب، شاید [حالا] با او موافق هستم: مشارکت مجازبودن نیست؛ مشارکت تعهد است. اما مردانی که به این مبارزه‌ی مهم علیه خشونت بر ضد زنان و ترنس‌ها می‌پیوندند لازم است به سرکردگی زنان گردن ببنهند. پیمان مرگ‌بار برادری به مردان مجوز می‌دهد، آنها را به کژراهه می‌برد و از آنها رفع اتهام می‌کند، اگر مردان برضد این پیمان در کنار یکدیگر بایستند و گروه‌هایی تشکیل بدهند که از خشونت روی برمی‌گردانند و بر برابری رادیکال تأکید می‌کنند اول از همه و پیش از هر چیز جلوی سایر مردان درمی‌آیند. هر چه نباشد، گرفتن جان زنان و اقلیت‌های گوناگون از هر نوعی، نشان از آن دارد که با جان‌های آنها به منزله‌ی ارزش‌های برابر رفتار نمی‌شود. مبارزه بر ضد خشونت با مبارزه برای برابری مرتبط است.

یانسی: در کتاب جدیدتان، که درباره‌ی عدم خشونت است، چه گونه به مسائل مربوط به آسیب‌پذیری زنان پرداخته‌اید؟

باتلر: مسلماً این کتاب جدید «عامل مؤثر عدم خشونت» درباره‌ی زنان است، و نیز درباره‌ی تمام افرادی است که کمابیش سوگ‌ناپذیر (ungrievable) به شمار می‌آیند. من با ایده‌ی فمینیستی «رابطه‌مندی» کار می‌کنم تا نشان بدهم چه گونه زندگی‌ها منوط به یکدیگر هستند و همچنین چه گونه تعهدات اخلاقی ما هر یک از زندگی‌های دیگر را در آن منوط‌بودگی ثابت نگاه می‌دارند. نهی از خشونت راهی برای

بزرگداشت پیوندی است که بر مبنای ارزش برابرِ زندگی‌ها شکل گرفته است، اما این یک اصل نظری یا قراردادی نیست. ما برای زیستن به یکدیگر نیاز داریم و این نیاز همان قدر که در مورد روابط خویشاوندی و خانوادگی درست است در مورد روابط فراملی و جهانی هم درست است. نقد فردگرایی مؤلفه‌ی مهمی در اندیشه‌های مارکسیستی و فمینیستی است و اکنون نقد فردگرایی اضطراری است زیرا ما در پی فهم خودمان به مثابه مخلوقات زنده‌ای هستیم که به مخلوقات بشری و غیربشری و تمامی نظام‌ها و شبکه‌های زندگی مقید و وابسته‌اند. تهدیدهای گوناگونِ دربارهِ نابودی می‌توانند به صورتِ خشونت دولتی، زن‌کشی، رهاسازی مهاجران و بی‌اعتنایی به آنان و گرمایش جهانی پدیدار گردند. ما باید دربارهِ روابط زندگی بازنایشی کنیم تا بفهمیم چرا موظف‌ایم در هر زمان و دقیقاً در زمانِ بالاگرفتنِ خصومت‌ها با خشونت مخالفت کنیم.

یانسی: بحث شما دربارهِ عدم خشونت چه گونه به کنش فرهنگی فراگیرِ ما دربارهِ خشونت خاص مردانه توجه دارد؟

باتلر: سؤال خوبی است. به نظر من خشونتِ مردانه یا نرینه نیست. فکر نمی‌کنم خشونت از اعماق تاریک مردان می‌آید یا خشونت تعریفِ بایسته‌ی مردی است. می‌توانیم دربارهِ ساختارهای سلطه‌ی مردانه یا پدرسالاری صحبت کنیم و در آن موارد ساختارهای اجتماعی و پیشینه‌های آنهاست که برای برجسته‌شدن فراخوانده می‌شوند. دشوار است که بدانیم چه گونه کنش‌های خشونت‌آمیزِ فردی در درون ساختارهای اجتماعی درک می‌شوند، چه گونه چنین کنش‌هایی تشویق می‌شوند، مجاز می‌شوند و تبرئه می‌شوند. چه بسا ما مخلوقاتی اجتماعی باشیم که زندگی‌هامان در ساختارهای اجتماعی‌ای سپری می‌شود که قدری قدرت برای تغییرشان داریم. بنابراین من فکر نمی‌کنم مردان به طور فردی بتوانند «ساختارهای اجتماعی» را دستاویز قرار دهند، یعنی

بهانه بیاورند که «ساختار اجتماعیِ سلطه‌ی مردانه مرا وادار به انجام کنش خشونت‌آمیز کرد.»

در ضمن، این‌ها همه مسئولیت ماست که از خود بپرسیم چه گونه زندگی‌مان را با بازتولید و یا با ایستادگی در برابر این ساختارها سپری کنیم. بنابراین هرچند تغییر می‌تواند در سطح فردی اتفاق بیفتد، مدل‌های عدالت ترمیمی به ما می‌گویند افراد در بستر جوامع و روابط تغییر می‌کنند و این بدان معناست که ساختارهای جدید ارتباطی ساخته می‌شوند و ساختارهای قدیمی برجسته می‌شوند و این هم بدان معناست که اخلاق باید چیزی بیش از پروژه‌ای فردی درباره‌ی احیای دوباره‌ی خویشتن باشد، زیرا زندگی‌ها در هم‌نشینی و معاشرت با دیگران از نو احیا می‌شوند. آنچه ما را نگاه می‌دارد روابطمان است، روابطی که فی‌نفسه سزاوار تعهد و توجه جمعی‌مان‌اند.

پیوند با منبع اصلی:

Judith Butler: [When Killing Women Isn't a Crime](#), NYtimes, July ۱۰, ۲۰۱۹